

دیالوگ روز

هری پاتر و تالار اسرار - کریس کلمبوس - ۲۰۰۲

هری پاتر (دنیل ردکلیف): اگر بر روی آنچه پشت سر گذاشته‌اید متمرکز شوید هرگز نمی‌توانید آنچه را که در پیش‌رو دارید ببینید. این توانایی‌های ما نیستند که نشان می‌دهند چه کسی هستیم بلکه انتخاب‌های ما هستند. ما آن چیزهایی هستیم که انتخاب می‌کنیم.



♦ جشنواره بازی و سرگرمی ایران آینده همزمان با هفته نوجوان تا ۲۰ آبان ماه با برگزاری برنامه‌های متنوع ویژه گروه سنی ۹ تا ۱۸سال در باغ کتاب تهران برگزار می‌شود. عکس: نازنین کاظمی‌نوا/ايرنا

دیدار با حکیمان جان

نسل‌ها و نسل‌ها بوده‌اند و خواهند بود، هر دو طبیب و هر دو روان‌پزشک و هر دو «حکیم جان». کتاب «دیدار با حکیمان جان» به قلم دوست اندیشه‌مند و ارجمند، جراح توانمند مغز و اعصاب، دکتر «سرمد قباد» چند شبی است در این روزگار شلوغی زمانه، پناه ذهن و فکر و تنهایی من است. ایامی که دل و دماغ هیچ کاری را ندارم، حتی شعرخواندن و رمان‌خواندن که بهترین لحظات عمرم را این‌گونه گذرانده‌ام.

به پیشنهاد دکتر سرمد قباد در تابستان و پاییز سال ۱۳۹۷ شانزده جلسه در صبح‌های پنجشنبه در خانه «وارطان» طهران به میزبانی مجله بخارا و با اجرای علی دهباشی برگزار می‌شود، با حضور ۱۲ نفر روان‌پزشک و چهار عصب‌پزشک (نورولوژیست) و عصب‌پژوه (نوروساینتیست) که پیشینه درخشان یا دل‌مشغولی و دغدغه‌ای در عرصه ادبیات و علوم انسانی داشته‌اند.

کتاب پیشین دکتر قباد، شرحی بود از دیدار او با بزرگانی از فرهنگ که به‌عنوان طبیب هم با آنها همراهی کرده است. خاطراتی خوش و دل‌نشین از برخی شخصیت‌های فرهنگی و هنری روزگار ما.

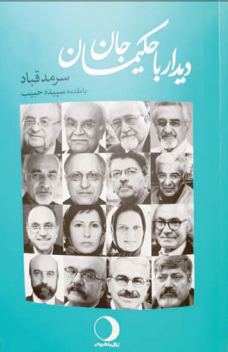
این اثر اما، سامان‌دهی به گفت‌وگوها و سخنرانی‌هایی است از فرهنگ‌پیشگان و طبیبانی که نام‌هایی آشنایند برای ما در عالم پزشکی و اندیشه و هنر: دکتر

بیشتر از هر چیز موجب خوشحالی و حسی عالی بود برایم در آن سال‌ها. نوجوانی بودم که تازه با شعر گره خورده بودم. اینکه تازه دانسته بودم استاد شه‌یار بزرگ، تا مرز اتمام پزشکی رفته است در جوانی‌اش و سپس جادوی شعر، به راهی دیگرش برده، یا اینکه دانستم شاکرد فاضل سیداحمد ادیب پیشاوری، مرحوم دکتر نصرت‌الله کاسمی که مجله «گوهر» را در نوجوانی و اوان جوانی منتشر می‌کرد، پزشک است. یا شاعر غریب دور از وطن، شادروان کلچین کیلانی، صاحب شعر خاطره‌ساز «باز باران با ترانه» به طبابت در لندن مشغول بوده و... . حتی تازه جوان بودم که دیدم و شنیدم که زنده‌یاد شمس آل‌احمد به شادروان سیروس طاهباز می‌گوید «آقای دکتر...»، از استاد طاهباز که او را به من عنایتی بود، پرسیدم که ماجرا چیست؟ گفت: «من تا آخر بازی رفتم، فقط تر و پایان‌نامه‌ام را نوشتم. ولی همه سال‌ها از دانشکده پزشکی می‌گریختم و می‌رفتم پای کلاس دکتر محمد معین در دانشکده ادبیات و...».

غلامحسین ساعدی و بهرام صادقی هم که دو شخصیت محبوب نسل ما و



سهیل محمودی



عبدالرحمن نجل‌رحیم، دکتر حسن عشایی، دکتر احمد محیط، دکتر بابک زمانی، دکتر محمد صنعتی، دکتر فرید فدایی، دکتر سپیده حبیب، دکتر سیدعلی احمدی‌ابهری، دکتر محمدتقی یاسمی، مریم رسولیان، دکتر احمد جلیلی، دکتر غلامحسین معتمدی، دکتر مجید صادقی، دکتر رفیعی، دکتر جمشید لطفی، دکتر حسن رفیعی، دکتر جمشید لطفی، من خود این توفیق را داشتم‌ام که با برخی از این شخصیت‌ها از گذشته آشنایی و گاهی دیدارهایی داشته باشم؛ مانند دکتر محیط، دکتر فدایی و دکتر معتمدی.

«دیدار با طبیبان جان» دو مقدمه مختصر دارد، یکی به قلم باوقار خانم دکتر سپیده حبیب (روان‌پزشک، نویسنده و نیز مترجم آثار ارین یالوم) و یکی هم به قلم مؤلف و خالق اثر دکتر سرمد قباد که دل‌مشغولی‌های فرهنگی‌اش همراه برای اهالی فرهنگ تحسین‌برانگیز است. نشر ماهریس، این اثر را به‌خوبی و با نظم و ترتیبی بایسته عرضه کرده که در هنگام خوانش، راحتی و بی‌دغدغه، به راحتی می‌توانی این متن را که اثر شفاف‌هی بوده بخوانی و به شکل مکتوب هم با آن مرتبط شوی. درودها می‌فرستیم به دکتر حسن رفیعی که به خوبی و شایستگی ویرایش کتاب را بر عهده داشته است.

کودکی

کمبود دارو و کودکانی که درگیرند

این روزها بحث کمبود دارو و افزایش تعداد جان باختگان بر اثر آنفلوآنزا، بسیاری از خانواده‌ها را درگیر کرده است. کودکان و افراد دارای آلرژی به دلیل کمبود دارو با مشکلات متعددی روبه‌رو هستند. افراد زیادی در شبکه‌های اجتماعی درباره تلاش‌هایشان برای پیداکردن آنتی‌بیوتیک یا شربت استامینوفن و دیفن‌هیدرامین نوشته‌اند. هرکدام به ۱۰ یا ۱۲ داروخانه مراجعه کرده‌اند تا بتوانند شرتی را پیدا کنند. کافی است کودکان بیمار شود و نیمه‌شب ناگزیر شوید به یکی از بیمارستان‌های کودک مراجعه کنید، با منظره‌ای روبه‌رو می‌شوید که جان و قلبتان تואمان به درد می‌آید، کودکانی که زیر دستگاه هستند یا در راهرو روی تخت خوابیده‌اند. یا بیش از چهار ساعت باید در انتظار بمانید تا نوبت ویزیت به شما برسد. اما این فقط حکایت کودکان نیست، برخی داروها از داروهای انگلی یا اسپری‌های تنفسی هم دچار کمبود هستند. یکی از کاربران نوشته است: «اوانبی که مثل من آسم دارن، سالبوتامول را می‌شناسند. به اسپری استنشاقی برای حمله‌های تنفسی که کمتر از یک دقیقه راه نفس کشیدنو باز می‌کنه چیز حیاتی و مهمیه. اونی که آسم داره ممکنه موابیل یا سوییچشو جا بذاره ولی اسپریشو نه! خیلی وقته کمپاب شده، اون‌قدر که امروز برای پیداکردنش بیشتر از ۱۰ تا داروخونه رو دنبالش گشتم».

یکی از رسانه‌های اصولگرا در این زمینه نوشته بود: «موج توامان ویروس‌های کرونا و آنفلوآنزا در حالی کشور را درگیر خود کرده که با چالش جدی در تأمین دارو و کمبود اقلام مهمی همچون سرم یا آنتی‌بیوتیک‌ها مواجه هستیم. برخی کارشناسان از کمبود دارو به ویژه داروهای مرتبط با بیماری آنفلوآنزا در تهران و شهرستان‌ها خبر می‌دهند. انواع آنتی‌بیوتیک‌ها، استامینوفن‌ها و بروفن‌ها، سرم‌ها و اسپری‌های تنفسی و عجیب‌تر از همه حتی قطره و اسپری بینی سدیم‌کلراید و در مجموع داروهای عمومی که بیشتر برای سرماخوردگی استفاده می‌شود، در بازار به زحمت پیدا می‌شود». هرچند اعلام شده است که مقداری دارو وارد شده؛ داروهایی مانند «آموکسی سیلین»، «کواموکسی‌کلاو»، «سفسکسیم»، «سفالکسین» و «آزیترومایسین» که از طریق کشور هند، با هماهنگی وزارت بهداشت و با هدف تأمین کمبود دارو وارد شده است. همگان می‌دانند که اثرگذاری داروهای این کشور بر مردم ما زیانست. در این میان بسیاری از کاربران شبکه‌های اجتماعی به اعتراض در زمینه عدم مدیریت صحیح پس از قطع‌شدن ارز چهارهزارو ۲۰۰ تومانی پرداختند که وقتی سراغ مسئولان می‌رویم با جواب‌های تکراری آنها روبه‌رو می‌شویم؛ مثلاً رئیس سندیکای تولیدکنندگان مواد شیمیایی، دارویی و بسته‌بندی دارویی با اشاره به مشکلات شرکت‌های دارویی برای تأمین سرمایه در گردش، به ایسا گفته است: «علت کمبود برخی از اقلام دارویی عدم سازماندهی جلسات بازخوانی، ارتباط با شرکت‌ها، برنامه‌ریزی و قیمت تعیین‌شده پایین برای محصولات نهایی بوده، اما کمبود سرم تعجب‌آور است». فرامرز اختراعی نا، با بیان اینکه قانون تغییر کرده و ارز چهارهزارو ۲۰۰ تومانی به غیر از برخی اقلام محدود دارویی تمام‌شده، وجود ندارد، اظهار کرد: «باقی داروها با ارز نیمایی وارد می‌شود. در حال حاضر دو دسته کالا در گمرک وجود دارد؛ اول کالاهایی که در مقطعی با ارز چهارهزارو ۲۰۰ تومانی وارد شدند، اما در زمان ترخیص، نرخ ارز تغییر کرده و این مابه‌التفاوت بسته به میزان حجم واردات، رقم سنگینی است. این افراد باید حدود هفت برابر پول پرداخت کنند، اما منابع مالی مهیا نیست». از روز گذشته نیز رئیس جدید سازمان غذا و دارو بر مسند خود نشسته و وعده داده است: «تولید سوسپانسیون‌های آنتی‌بیوتیک از یک‌میلیون و ۳۰۰ هزار عدد به دومیلیون و ۴۰۰ هزار عدد رسیده است که با همکاری صنعت و افزایش تولید در سه شیفت و روزهای تعطیل به هفت میلیون عدد در ماه خواهد رسید». او البته مشکلات را چنین دسته‌بندی کرده و گفته: «یکی از مشکلات صنعت تقدینگی است که منابع شرکت‌ها باید به‌موقع تأمین شود؛ یعنی بانک‌های عامل باید تسهیلات مورد نظر صنعت دارو را به شکل آتی در اختیار آنها قرار بدهند، گمرکات نیز با توجه به اینکه ضریب مالیات بر ارزش افزوده از ۹ درصد به یک درصد کاهش یافته، باید این مورد را اصلاح کنند تا بتوانیم مواد اولیه تأمین‌شده را در زمان مناسب از گمرک ترخیص کنیم. ماده اولیه باید در ماه‌های آتی به‌صورت منظم در اختیار صنعت قرار گیرد و چرخه تولید نیز به‌صورت منظم پاسخ‌گوی بازار باشد». این عدم مدیریت سبب مشکلات عدیده در وضعیت دارو شده و توجه‌نکردن به شرایط نیز این مشکلات را بیشتر کرده است.

شاهنامه‌خوانی

پیروزی خسرو، نبردی به کام آزادگان

در پی شکست‌های پیاپی تورانیان از سپاه ایران، افراسیاب برای خسرو پیام فرستاد تا کی می‌خواهد برای خونی که ریخته شده، خون بریزد و مردانی از دو سوی کشته شوند که هرگز دست‌شان به خون سیاوش آغشته نبوده است و پاسخ خسرو به این آشتی جویی‌ها، همچنان نبرد بود؛ چه می‌دانست آشتی جویی افراسیاب از سر ناتوانی است. افراسیاب پیشنهاد کرد آن دو، هر چند یکی نیا و دیگری نواده است و اگرچه خون فریدون در رگ‌های هر دو آنان روان است، به نبرد تئاتر روی آورند و اگر خسرو می‌پندارد نیای او دیرینه‌سال شده و توان جنگ ندارد، می‌تواند با فرزند او، شید که پهلوانی نبرده است به آوردگاه وارد شود. سپهبدان و فرماندهان ایرانی از زورمندی شیده آگاه بودند و خسرو را از نبرد با او بازداشتند، با این همه خسرو بر آن شد با شیده روباروی شود و در نبردی دشوار شیده به این آگاهی رسید که توان شکست خسرو را ندارد و با خود اندیشید شاید اگر پیشنهاد فرودآمدن از اسب و کشتی‌گرفتن بر روی خاک را بدهد، خسرو نپذیرد و نبرد پایان گیرد یا در کشتی بتواند پشت خسرو را به خاک رسانده، کار را به فرجام رساند که خسرو این پیشنهاد را پذیرا شد.

دو نبرده چون پیلان مست با یکدیگر درآویختند و خاک را با خون درآمیختند. ششیده با دیدن سینه ستبر و بازوان پیچیده شاه دانست همه این توانایی‌ها فره ایزدی است، کوشید تا خود را برهاند که چون سر از دست رود، دیگر تن بهایی ندارد. سرانجام خسرو با دست چپ، گردن ششیده را گرفت و دست راست را بر پشت او گذارده، از زمین برکند و با تمام توان بر سگلاخ نامهربان افکند و مهره‌های پشت شیده همچون نی درهم شکست و رگ و پی او بگسست و آن‌گاه تیغ تیز از میان برکشید و شکم او را بربرد و جوشن شیده جاک‌چاک شد و شیده از درد بر سر خویش خاک افشاند.

خسرو به رهام گفت: «این بداندیش بدگردا، خال من بود و اکنون که کشته شده با پیکر او مهربانی کنبد و دخمه‌ای خسروانی برای او بسازید و تنش را به مشک و گلاب بشوید و کافور ناب به کار گیرید». ترجمانی که همراه شیده بود، تن خونین شاهزاده تورانی را با اندوه نگریست که از رگ افشته بر خون برگرفته شد تا سوی لشکر خسرو برند. ترجمان بیم‌زده و ترسان و لرزان به نزد خسرو آمد و زاری کرد: «ای نامور دادگر! مرا نیازار که من نه مرد نبردم و نه به ستیزه آمده‌ام، مرا ببخاش یا مهربانی خویش؛ باشد که سپهر از تو شادمان شود». خسرو به او گفت: «آنچه در این آوردگاه دیدی، با نیای من بازگویی». و ترجمان زمین را بوسید و شاه را آفرین کرده، شتابان به سوی سالار چین رفت.

خسرو از آن دشن سوی لشکر خود روی کرد و ایرانیان چون او را بدیدند، خروشی با سپاه برآمد که خورشید و ماه برخشایش آورد بر پادشاه. پهلوانان چون گودرز و گیو، شیدوش و رستم و گرگین همه برای این مهر ایزدی بر زمین بوسه زدند و شاه را بسیار آفرین خواندند.

از سوسی دیگر، ترکان، دیده به راه دوخته بودند که شیده کی از آوردگاه بازمی‌گردد و به‌ناگاه در برابر خویش سواری را دیدند که بر ریک نرم، برهنه‌سر می‌تازد و خون گرم از چشمانش روان است. سوار یکراست به نزد افراسیاب آمده، با دلی پردرد و دیده‌ای پیرآب آنچه رخ داده بود، یک به یک بازگفت و افراسیاب از زندگی و هستنی نومید گشت و موی سپید چون کافور را از سر برکند و رگ بیابان بر سر افشاند آن‌گونه که چهره شاه توران را هرکه بدید، جامه بر تن درید. افراسیاب فریاد برآورد: «دیگر نه آرام جویم، نه خواب». و همگان را به سوگواری فراخواند تا شاید اندکی، تنها اندکی آن درد آرام گیرد و خروش برآورد که دیگر شمشیرش نیام را به خود نخواهد دید و هرگز دیگر لبش به خنده گشوده نخواهد شد که شیده سوار جنگی بی همانند و سرونی بود که بر لب جویباری برآمده باشد و از دیده خون فروریخت به جای سرشک از زردی که هیچ پزشکی توان درمان آن را نداشت.

مردان نبرده سپاه افراسیاب چون این همه زاری و اندوه شاه را بدیدند، گفتند این درد را بر او آسان و دل آن بداندیش را هراسناک خواهند کرد و شاه را نوید دادند که یک تن از آنان نیز درنگ نخواهد کرد و از کین ششیده نخواهد گذشت. آنان پیش از این نیز از خسرو کینه در دل داشتند و پس از این، کینه بر کینه افزوده شد. دگر روز چون خورشید از سر برج کاو سر برآورد و آوای چکاوک در هامون پیچید، از سوسی دو سپاه آوای تیره‌ه اوج گرفت و همراه با آن ناله کرنا‌ی گوش‌ها را کر کرد و جهن، دیگر فرزند افراسیاب، سی هزار شمشیرزن را روانه کارزار کرد؛ خسرو چون آنان را بدید، کارن کاوایان را از دل سپاه چون کوه روانه کرد و جهن از کارن به ستوه آمد و از بال راست نیز گسستم، فرزند نوذر چون آتشی دمنده بیامد و جهان از گرد سواران به رنگ بنفش درآمد. خسرو خود در دل سپاه جای گرفت و سپاهیان ایران به دلگرمی شه‌یارشان دلیرانه به کارزار شتافتند و نبردی خونین درگرفت که هیچ‌یک از پهلوانان چنین نبردی را به یاد نداشت و آن‌چنان از تورانیان بکشتند که آوردگاه به دریای خون نشست و این نبرد همچنان پی گرفته شد تا آسمان تیره گشت و چشم جنگاوران توان بازشناخت دوست از دشمن را از دست بداد و کارن رزمزن بر جهن پیروز گردید و چون ماه بر دامن کوه نشست، یلان به پایگاه خویش بازگشتند.

شه‌یار ایران، سپاهیان خویش را بسیار ستود که در این کارزار پیروز گشته بودند و همه شب خور و خواب را به کناری نهادند و آماده نبرد برای روزی دیگر شدند و چون خورشید سر برآورد، بار دگر جهان همه جنگ شد و همه ستیز، دو سپاه کف که بر لب آورده، رده بریستند. شه‌یار ایران پیاده لختی از سپاه دور شد تا به نیایش بپردازد و از یزدان پاک یاری بجوید. خسرو پیشانی بر خاک سایید و گفت: «تو دانی که من از نیای خود ستم دیدهام و روزگاری تلخ از بی‌مهری او داشتم‌ام، پس این بدکشتی‌ها را پاسخ گو و من ستم‌دیده را رهنما باش». آن‌گاه افراسیاب با دلی پرخزم، آکنده از کین و خروشان، به دل سپاه پیوست و ترک بر سر نهاد و چون در جایگاه خویش بایستاد، بانگ تیره‌ه همراه با ناله نای روین برخاست و خسرو با این اندیشه به آوردگاه پای نهاد که ستم هرچند زورمند، پایدار نخواهد ماند.